

همبستگی با مزدبگیران بخش صنایع نفت و پتروشیمی در ایران



اطلاعیه سندیکاهاى فرانسوى

از ۱۹ ژوئن بیش از ده هزار کارگر حدود ۷۰ شرکت پروژه ای و پیمانکاری صنایع نفت و پتروشیمی در جنوب ایران در اعتصاب به سر می‌برند. قراردادهای آن‌ها موقتی است یا فاقد هر نوع قراردادی هستند.

خواست‌های آن‌ها عبارتند از:

- افزایش حقوق به ۱۲ میلیون تومان (معادل ۴۰۰ یورو)؛
- پرداخت فوری حقوق معوقه؛
- بهبود شرایط محیط کار و رعایت استانداردهای ایمنی محیط کار،
- ده روز استراحت در ازای بیست روز کار (محل زندگی و کار

- کارگران بسیار دور از خانواده‌ها خود بوده، و شدت گرمای هوا تا ۵۰ درجه سانتیگراد می‌رسد؛
- استخدام مستقیم همه کارگران موقت با قراردادی مشابه کارگران دائمی؛
- قطع پیمانکاری
- بازگشت به کار همه کارگران اخراجی؛
- لغو کلیه قوانین ویژه "مناطق اقتصادی ویژه"؛
- خدمات درمانی و آموزشی رایگان، ایجاد مسکن شایسته زیست با خانواده؛
- حق تجمع، اعتصاب و ایجاد تشکلات مستقل از حکومت؛

کارگران موقت اعتصابی "شوراهای اسلامی کار" ایجاد شده توسط حکومت را نمی‌پذیرند، تشکلاتی که قرار است آن‌ها را نمایندگی کند، آن‌ها اعلام می‌کنند: «این شوراهای اِبزاهای کنترل کارگران بوده و در خدمت صاحبان شرکت‌ها هستند». آن‌ها هم چنین می‌افزایند: «همانند همکاران مان در نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز و دیگر شرکت‌ها ما هیچ‌گاه ایجاد "شوراهای اسلامی کار" را نمی‌پذیریم و "شورای سازماندهی اعتراضات کارگران پیمانی نفت" صدا ما، نماد وحدت ما و کارگران است.

ما سازمان‌های سندیکایی فرانسه، پا به پای اکثریت مردم ایران، و همراه با ایرانیان در سراسر دنیا، حمایت کامل خود را از مزدبران در حال مبارزه در ایران اعلام می‌کنیم.



کنفدراسیون فرانسوی دموکراتیک کار (س اف د ت)

کنفدراسیون عمومی کار (س ژ ت)

فدراسیون سندیکائی متحد (ا ف ا س او - فرهنگیان)

اتحادیه سندیکائی برای همبستگی (سولیدر)

اعتصاب کارگران پیمانی در منطقه عسلویه



گفتگو با یک کارگر اعتصابی در عسلویه

آنچه در ذیل می خوانید متن گفت و گوی یکی از فعالین اتحاد بین المللی با یک کارگر اعتصابی شاغل در شرکت پیمانی در منطقه عسلویه است. گفتگو از طریق تماس تلفنی انجام گرفت و ضبط شد. سپس متن نوشتاری آن تهیه و برای ملاحظه و احتمالاً اصلاح و تغییر برای ایشان ارسال شد که حاصل نهایی آن رفت و برگشت ها متن زیر است. به دلیلی که نیاز به گفتن ندارد، ایشان نخواست که نام واقعی گفتگو کننده آورده شود و ما نیز درست ندیدیم که متن را با نام مستعار منتشر کنیم.

از اینکه پذیرفتی تا با هم گفتگو کنیم، تشکر می‌کنم. از خودت بگو؛ چند سال است در عسلویه کار می‌کنی و شغلت چیست؟

من هم از شما تشکر می‌کنم به خاطر این گفتگو. حدود 5 سال در عسلویه کار کرده‌ام؛ یک دوره سه ساله و یک دوره دوساله، و الان هم حدود چند ماه است که برگشته‌ام و با یک شرکت پیمانی کار می‌کنم. کارم رنگزنی قسمت اورهال است که کار تخصصی محسوب می‌شود. در این پنج سال با شرکت‌های پیمانی مختلف کار کرده‌ام و در کمپ‌های مختلف بوده‌ام. شاید فکر کنی که پنج سال کار کردن در این منطقه، سابقه کاری زیادی نیست، ولی باید در نظر بگیری که با توجه به شرایط کار، وضعیت کمپ‌ها و گرمای سوزان منطقه، پنج سال، زمان زیادی است و شاید یک سابقه کاری متوسط در اینجا به حساب بیاید. فقط یک نفر را می‌شناسم که سابقه کارش حدود بیست سال است. اسمش آقای رحیمی است و انسان بسیار محترمی است. به خاطر همین سابقه و شخصیت‌اش اسم یکی از کمپ‌ها در این جا یعنی همان کمپی که او در آنجا زندگی می‌کند را گذاشته‌اند کمپ رحیمی.

یکی از خواسته‌های اصلی که برایش اعتصاب کرده‌اید، افزایش دستمزدهاست. سطح دستمزد کارگران شرکت‌های پیمانی بطور تقریبی چقدر است؟

اول این را بگویم که در آغاز اعتصاب بعضی‌ها از سر بی‌اطلاعی، خبرهایی پخش کردند مبنی بر اینکه یکی از خواسته‌های ما افزایش دستمزد تا 12 میلیون تومان است، که درست نبود. البته بعداً اصلاح شد و گفتند که این عدد، کف درخواست افزایش دستمزدهاست. همچنین خبر نادرست دیگری هم پخش شد که باز هم ناشی از بی‌اطلاعی بود. گفته شده بود که کارگران پیمانی پالایشگاه نفت در عسلویه نیز به اعتصاب پیوسته‌اند. این در صورتی است که اصلاً در عسلویه

پالایشگاه نفت وجود ندارد. اینجا پالایشگاه‌های گاز و انواع و اقسام شرکت‌های پتروشیمی فعالیت می‌کنند. در پاسخ به پرسش تو باید بگویم که در این شرکت‌های پیمانی سه گروه و یا سه رده شغلی از کارگران مشغول به کارند: اول کارگران خدماتی یا کارگران ساده که شامل به اصطلاح نظافت‌گران هم می‌شود. دستمزد اینها 5/4 میلیون تومان است. اینها می‌خواهند که حقوقشان به 8 میلیون تومان افزایش یابد. دوم کارگران نیمه‌ماهر مانند کارگران ابنیه هستند که حقوقشان بین 7 تا 8 میلیون تومان است. اینها می‌خواهند که حقوقشان به 12 میلیون تومان افزایش یابد. و سوم کارگران ماهر، مانند جوشکارها یا کارگران تاسیسات است و یا کاری که من انجام می‌دهم یعنی رنگ‌کاران قسمت اورهال که دستمزدشان ماهانه حدود 13 میلیون تومان و یا بیشتر است. اینها درخواستشان افزایش دستمزد به 17 میلیون تومان است. لازم است تاکید کنم که خواست ما این است که این حقوق باید جدا از مزایا باشد، یعنی مزایا جزو حقوق ثابت به حساب نیاید. خواست دیگر ما تناوب بین کار و مرخصی است. در حال حاضر ما 24 روز در ماه کار می‌کنیم و 6 روز مرخصی داریم. خواست ما این است که این تناوب به 20 روز کار و ده روز مرخصی تغییر یابد. اینها خواسته‌های اصلی است. این را هم بگویم وقتی من به همکاران کارگرم مثلا در تهران می‌گویم ما 6 روز در ماه مرخصی داریم، می‌گویند خب این که خیلی خوب است؛ 6 روز مرخصی در ماه! اما نمی‌دانند که ما اینجا چه می‌کشیم. کار و شرایط اینجا را نمی‌دانند. وضع کمپ‌های اینجا، گرمای کشنده و از هزار مشکل دیگر در اینجا خبر ندارند. مثلا نمی‌دانند که من مجبورم بعد از کار روزانه، به مدت طولانی با تینر، گرده‌های رنگ را که به مخاط بینوام چسبیده را پاک کنم و تازه بعد از آن سردرد شدید شروع می‌شود که گاهی تا سه ساعت ادامه می‌یابد.

می‌توانی بطور تقریبی بگویی که کلا تعداد کارگران پیمانی در عسلویه چقدر است و چه درصدی از کارگران در اعتصاب شرکت کرده‌اند. آیا برآوردی از نسبت کارگران خدماتی و نیمه‌ماهر و ماهر که از آنها صحبت کردی داری؟

تعداد دقیق کارگران شاغل در شرکتهای پیمانی در عسلویه را نمی‌دانم، اما برآوردم این است که بین 8 تا 10 هزار کارگر بطور پیمانی و یا پروژه‌ای در عسلویه کار می‌کنند و یا بهتر است بگویم که کار می‌کردند، چون الان در اعتصاب به سر می‌برند. اما در رابطه با نسبت بین گروه‌های کارگری، شاید بهترین کار این باشد که من از کمپی که در آن هستم شروع کنم، آن وقت یک تصویر کلی به دست می‌آید. در این کمپ حدود 400 نفر ساکن هستند. از اینها حدود 200 نفرشان کارگران ماهر هستند. حدود 150 نفر کارگر نیمه‌ماهر و بقیه یعنی حدود 50 نفر نیز کارگران خدماتی هستند. این تناسب در کمپ‌های دیگر هم تقریباً به همین گونه است. بنابراین می‌توانم بگویم که کارگران ماهر و نیمه ماهر تقریباً 90 درصد کارگران را تشکیل می‌دهند.

از همان اوایل اعتصاب بیش از 90 درصد کارگران به اعتصاب پیوستند. این رقم حالا به 100 درصد رسیده است زیرا حالا دیگر همان چند درصدی که در روزهای اول به سر کار می‌رفتند دیگر نمی‌روند به این دلیل که اصولاً دیگر کاری وجود ندارد. این کسانی که اوایل سرکار می‌رفتند بیشترشان از کارگران خدماتی بودند، کارگر ساده بودند و همانطور که گفتم پایین‌ترین حقوق را می‌گیرند و می‌ترسیدند که کارفرما اخراج‌شان کند و به راحتی کسان دیگری را به جای آنها استخدام کند. در این رابطه، یعنی رفتن عده‌ای از کارگران به سرکار، شاهد صحنه‌های بسیار آزاردهنده‌ای بودم: صبح زود سر ساعت 6 در کمپ شاهد بودم که حدود 150 نفر از کارگران، بطور دستجمعی کنار هم ایستاده‌اند و رو به چند نفری که هنوز سر کار می‌رفتند، داد می‌زدند "بی‌شرف، بی‌شرف". خیلی آزاردهنده و تاسف‌آور بود. ما را وادار کرده بودند

که در مقابل هم بایستیم. آن فریاد زدن‌ها از طرف 150 نفر از یک لحاظ اراده راسخ آنها به تداوم اعتصاب را نشان می‌داد اما از سوی دیگر بد بود، نادرست بود. چون این کارگرانی که به سر کار می‌رفتند واقعا به پول یک تخم‌مرغ محتاج بودند. بعدا که با آنها صحبت کردیم می‌گفتند ما می‌ترسیم، ما که مثل شما تخصص نداریم، کارفرما می‌تواند فورا ما را اخراج کند و افراد دیگری را به جای ما استخدام کند. می‌گفتند ما دلمان با شماست و می‌خواهیم اعتصاب موفق شود. به هر حال همان‌طور که گفتم این‌ها هم بعدا سرکار نرفتند.

پیش از آنکه به اعتصاب بپردازیم می‌خواستیم بدانم اصولا چه تعداد از این کمپها در منطقه عسلویه وجود دارد و در هر کمپ چند نفر می‌خوابند و امکانات رفاهی و بهداشتی آنها چگونه است؟

تعداد کمپها خیلی است. از اینجا تا کنگان پراست از این کمپها. چند صد کمپ وجود دارد. تعداد کارگران ساکن هر کمپ متفاوت است. در بعضی از این کمپها حدود 500 نفر کارگرساکن هستند. در کمپ ما حدود 400 نفر زندگی می‌کنند. امکانات کمپها حداقل هم نیست، چیزی در حدود صفر است. مثلا کمپ ما شامل 40 اتاق است. در هر اتاق 9 نفر کنار هم بر روی کف اتاق که با موکت زبر و کهنه پوشیده شده می‌خوابیم. به هر نفر یک متر جا می‌رسد و هنگام خواب، ناخود آگاه پای یکی روی سر دیگر می‌خورد... در این کمپ 400 نفره فقط چهار سرویس بهداشتی و 5 دوش وجود دارد. ساعت 6 صبح می‌رویم سرکار و ساعت 7 عصر، کار تمام می‌شود و تا برسیم به کمپ، می‌شود ساعت هفت و نیم عصر. حسابش را بکنید که بعد از یک روز کار طولانی آن هم در محیط‌های معمولا آلوده حالا می‌خواهی لباسهای عرق خورده‌ات را در بیاوری و در حمام، دوش بگیری. به هر نفر دو دقیقه هم وقت نمی‌رسد. وقتی یک نفر در حال دوش گرفتن است ده نفر دیگر در صف منتظر ایستاده‌اند و مرتبا از او می‌خواهند که زودتر تمام کند. تقصیر هم ندارند، تعداد دوشها به

نسبت این همه آدم خیلی کم است. این وضعیت امکانات کمپهاست. گاهی وقتها گزارشهایی که از وضعیت زندانها میخوانم و یا میشنوم و آن را مقایسه میکنم با وضعیت خودمان در این کمپها، میبینم تفاوت زیادی بین این کمپها و آن زندانها وجود ندارد. نمیدانم، شاید اصلا وضع زندانها بهتر باشد.

این را هم اضافه کنم که علاوه بر کمپهای کارگری، در اینجا کمپهایی هم برای مهندسان و کارمندان شرکتها وجود دارد که وضعیتشان متفاوت است. امکانات خوبی دارند و معمولا تعداد ساکنان در هر خوابگاه حدود ده نفر است.

با توجه به وضعیت کمپها و کمبود امکانات و یا نبود آن، رابطه کارگران با هم در این کمپ چه طور است؟

همان طور که گفتم صبح ساعت 6 سوار سرویس میشویم و میرویم سر کار و عصر ساعت حدود هفت و نیم برمیگردیم به کمپ. تا دوش بگیریم، لباسهایمان را بشوئیم و شام بخوریم، زمان گذشته است. ساعت بین 9 تا 10 شب هم میگیریم میخوابیم، یا بهتر است بگویم که از فرط خستگی از پا میافتیم. البته بعضی مواقع نیز با هم گپ میزنیم، شوخیها و بگو و بخندهایی هم داریم.

وضع غذا چطور است؟

غذای کارگران به حساب کارفرماهاست. صبحانه معمولا شامل نان و یک تکه کوچک پنیر یا یک بسته کوچک مربا و کره است. نهار تقریبا خوب است و سیر میشویم، و شام هم چطوری بگویم، زیاد بد نیست. تصور نکنی که سالن غذاخوری داریم. نه، غذا در کیسههای پلاستیکی به دستمان داده میشود و کارگران باید گوشه‌ای پیدا کنند و بنشینند و غذا بخورند.

به اعتصاب برگردیم. اعتصاب چطور شروع شد؟ با توجه به اینکه کارگران پیمانی و یا پروژه‌ای در استخدام شرکت‌های مختلف هستند و در پالایشگاه‌ها و پتروشیمی‌های مختلف و تقریباً دور از هم کار می‌کنند، چگونه توانستید به طور همزمان و سراسری دست به اعتصاب بزنید؟

همانطور که می‌دانید اعتصاب از روز 29 خرداد ماه شروع شد و جرقه آن را کارگران جوشکار زدند. کارشان جرقه زدن است دیگر. سال گذشته نیز این کارگران جوشکار بودند که اعتصاب را شروع کردند و توانستند به بخشی از خواسته‌هایشان برسند؛ مثلاً یک میلیون تومان به حقوقشان اضافه شد. درست است که کارگران در پالایشگاه‌ها و شرکت‌های مختلف کار می‌کنند اما ما با هم ارتباط داریم. بگذار یک مثال بزنم: برای نمونه خود من در شرکت‌های مختلف کار کرده‌ام و در طول این سال‌ها با کارگران مختلف که حالا در شرکت‌های دیگر در اینجا کار می‌کنند آشنا و دوست شده‌ام و با هم ارتباط داریم. به علاوه فعالین کارگری از کمپ‌های مختلف با یکدیگر تماس دارند، همدیگر را از نزدیک می‌شناسند و بطور کلی از وضعیت کاری در شرکت‌های مختلف اطلاع دارند. در کنار همه اینها تا همین چند مدت پیش ما یک کانال تلگرامی داشتیم که بالای 4000 نفر عضو داشت و تنها کارگران اینجا، آن هم با ارائه شماره پرسنلی خود می‌توانستند عضو شوند. الان هم گروه‌های مختلف تلگرام و واتساپ داریم. خب برای سازماندهی این اعتصاب، از همه این راه‌ها و امکانات و ارتباطات استفاده شده است. این را هم بگویم که وقتی کارگران وضعیت خود و همکاران خودشان را در سراسر منطقه می‌بینند، واضح است که احساس همبستگی و یکی بودن می‌کنند. وقتی سر کار به همکارت می‌گویی که حال جسمی‌ام خوب نیست، دل‌درد و سردرد دارم و فکر می‌کنم که به خاطر غذایی است که به ما داده‌اند و او جواب می‌دهد که من هم از وقتی که آن غذا را خورده‌ام حالم خوب نیست و درد دارم، دیگر لازم نیست که حالا کسی بیاید

و برایمان توضیح دهد که ما درد مشترک داریم. خود دردها، فریاد میزنند که مشترکند و علت مشترک دارند. بنا براین این سؤال برایمان پیش می‌آید که حالا باید برای این دردهای مشترک چه کاری انجام دهیم. اعتصاب یکی از این کارهاست. کارگران پیمانی نمیتوانستند این وضعیت را بیش از این تحمل کنند. به همین دلیل دست به اعتصاب زده‌ایم.

با توجه به این توضیحات، میتوان دریافت که این اعتصاب از نوعی سازماندهی برخوردار بوده و هنوز هم برخوردار است. پرسش این است که چرا در این اعتصاب ما شاهد تجمع‌های اعتراضی و یا راهپیمایی توسط کارگران اعتصابی نبودیم؟ آیا از همان ابتدا قرار بر این شده بود که تجمع و یا راهپیمایی صورت نگیرد؟

تا آنجا که من میدانم چنین قراری گذاشته نشده بود. بر عکس در همان اوایل اعتصاب ما عده‌ای از فعالین کارگری در تدارک برگزاری راهپیمایی و تجمع بودیم. اما فرصت نشد و نتوانستیم. در همان زمان که ما در تدارک این کار بودیم خبر به دلایلی که نمیدانم به بیرون درز کرد. زیرا طولی نکشید که از سوی امام جمعه اینجا به ما خبر دادند که او میخواهد دیداری با نمایندگان کمپهای کارگری داشته باشد. درخواست شده بود از هر کمپ یک و یا دو نفر در این جلسه شرکت کنند. من به عنوان نماینده از کمپ خودمان رفتم. حدود 12 و یا 13 نفر نماینده از کمپهای دیگر هم آمده بودند. بعد از تعارفات اولیه، امام جمعه گفت: در این اعتصاب حق با شماست و من از حق شما دفاع میکنم. دولت کلی به این شرکت‌های خصوصی پول میدهد و اینها به جای اینکه پولی را که بابت کار شما از دولت میگیرند به شما بدهند، بخش زیادش را بالا می‌کشند. شما هم اعتراض و اعتصاب کرده‌اید که حق دارید. اما باید بدانید اگر به خیابان بیایید و راهپیمایی کنید، به ضرر خود شما تمام خواهد شد. گفت معاندین و رسانه‌های خارج از کشور مانند بی‌بی‌سی و من و تو و... از این عمل شما علیه نظام استفاده میکنند، شما نباید

بها نه به دست دشمنان بدهید. خلاصه اینکه هشدار داد و تهدید کرد.

پاسخ شما به امام جمعه چه بود ؟

به او گفتم من به عنوان نماینده کارگران نمیتوانم در این جا از سوی کارگران بگویم که آنها قصد دارند راهپیمایی بکنند و یا نه، چون چیزی از تصمیم آنها نمیتوانم و بنا بر این نمیتوانم در این مورد نظر بدهم. گفتم اصولاً کارگران به من نمایندگی نداده اند تا در این مورد با شما و یا هر شخص و یا ارگان دیگر گفتگو کنم، اما نظر شخصی من این است که اگر کارگران تصمیم بگیرند که راهپیمایی بکنند، نه من و نه هیچ کس دیگر نمیتواند مانعشان شود؛ مثل سیل میریزند بیرون. خود من هم اگر ببینم 50 نفر کارگر در خیابان دست به راهپیمایی زده اند و خواسته های مرا میگویند، من هم به آنها میپیوندم.

در همان روزهای اول اعتصاب تعداد زیادی از کارگران اعتصابی تصمیم گرفتند که به جای ماندن در کمپها به شهرستانها و به طور کلی به محل سکونت خود برگردند. آیا این تصمیم درست بود؟ در حال حاضر چه تعداد از کارگران هنوز در کمپها مانده اند؟

به نظر من تصمیم خالی کردن کمپها، ترک منطقه و برگشت به خانه اشتباه بود. کارگران باید در کمپها میمانند و خواسته های خود را همین جا دنبال می کردند. به دلایلی که نمیتوانم در اینجا به آن پردازم در این مورد هماهنگی وجود نداشت. به یک باره این نظر پا گرفت که برای ادامه اعتصاب، بهتر است که کارگران برگردند به محل سکونتشان. در همان روزهای اول، موج ترک عسلویه شروع شد، به نحوی که دیگر بلیط اتوبوس پیدا نمیشد. عده ای از کارگران شب را در ترمینال می خوابیدند که شاید روز بعد بتوانند برگردند. در همان روزهای اول از 400 کارگر در کمپ ما فقط 25 کارگر در کمپ ماندند و

همین حالا که من با شما صحبت می‌کنم فقط 9 نفر از ما باقی مانده‌ایم. در کمپ‌های دیگر نیز وضعیت کم و بیش همین گونه است. به علاوه، کارفرماها نیز از همان آغاز اعتصاب، ارائه غذا را در کمپ‌ها قطع کردند و کارگرانی که مانده بودند مجبور بودند خودشان برای خود غذا بخرند. سپس آب آشامیدنی کمپ ما و خیلی از کمپ‌های دیگر را قطع کردند. الان هم کارفرما به نگهبان کمپ که در واقع سرایدار اینجا محسوب می‌شده گفته که در عرض 24 ساعت عذر ما را بخواهد. من فردا دارم به عنوان مهمان نزد دوستانم در یک کمپ دیگر می‌روم. در ضمن کارفرما به طور شفاهی به من و عده‌ای دیگر گفته که اخراج هستیم.

آیا از اینکه کارفرما گفته اخراج هستی ناراحت و یا نگران نیستی؟ دستمزدی که از او طلب داری چه می‌شود؟ اصولاً چگونه بدون تسویه حساب به شما گفته‌اند که اخراج هستید؟ اصلاً چرا حکم اخراج را بطور کتبی صادر نکرده‌اند؟

اینکه چرا بطور کتبی یعنی رسماً حکم اخراج را صادر نکرده‌اند دلیلشان این است که شرایط عادی نیست و ما کارگران را مسئول بوجود آمدن این شرایط میدانند. ناراحت و یا نگران نیستم. به این راحتی نمیتوانند ما را اخراج کنند. در رابطه با مورد خودم به دلیل تخصصی که دارم میدانم بعد از اعتصاب حتی اگر کارفرمای کنونی اخراجم کند، به راحتی در شرکت دیگر کار پیدا می‌کنم. این‌ها به ما احتیاج دارند. در رابطه با تسویه حساب هم باید بگویم خود آن یک روند بوروکراتیک دارد که باید طی شود، ولی به هر حال مجبور هستند که طلبها را پرداخت کنند.

غیر از قطع غذا و آب و اخراج کارگران، شرکت‌های پیمانی چه واکنش دیگری نسبت به این اعتصاب داشته‌اند؟ فکر می‌کنی چه برنامه‌ای در دستور کار خود داشته باشند؟

شاید جالب باشد که در همان روزهای اول اعتصاب، نمایندگان این شرکت‌های پیمانی با ما تماس گرفتند

و خواستند که دست از اعتصاب بکشیم. مثلا در شرکتی که من کار می‌کنم مدیر عامل شرکت آمد و گفت این اعتصاب به ضرر خود شماست. گفت هدف این است که شرکت‌های خصوصی را از این طریق از سر راه بردارند. گفت به طور مثال ما اگر نتوانیم کارها را طبق برنامه زمانی به دلیل همین اعتصاب‌ها به اتمام برسانیم آن وقت دیگر نمی‌توانیم در مناقصه‌های دیگر شرکت کنیم و کارهایی را که الان ما انجام می‌دهیم به طور کلی می‌افتد به دست سپاه پاسداران و وزارت دفاع و شما کارگران با سپاه سر و کار خواهید داشت. خلاصه حرف اش این بود که ما یعنی شرکت و کارگران می‌توانیم به نوعی در مورد دستمزدها با هم کنار بیاییم و بنابراین بهتر است اعتصاب را بشکنید. اما همانطور که می‌دانید اعتصاب ادامه یافته و در حال گسترش بوده است. اصولا با این استدلال‌ها نمی‌توانند کارگران را وادار کنند که به این شرایط برده‌وار، تن بدهند. اصولا اگر قرار باشد ما با این شرایط و با این دستمزدها کار کنیم، برایمان اصلا مهم نیست که حالا کسانی که ما را استثمار می‌کنند چه کسانی هستند؛ سپاهی هستند و یا غیرسپاهی.

اعتصاب چه مدت ادامه خواهد داشت و تا چه حد انتظار داری که این اعتصاب با پیروزی شما به پایان برسد؟

اعتصاب همانطور که اعلام کرده‌ایم تا اول مرداد ادامه خواهد داشت. درباره موفقیت آمیز بودن اعتصاب، من خیلی خوشبین هستم. روحیه کارگران بطور باورنکردنی بالاست و اراده راسخ دارند که تا رسیدن به خواسته‌های خود به اعتصاب ادامه دهند. این اعتصاب، پیروزمند خواهد بود. من در این مورد تردید ندارم.

آیا برای این خوشبینی، غیر از روحیه بالای کارگران و اراده راسخ

آنان، دلیل دیگری هم داری؟

بله. غیر از موضوع روحیه و عزم و اراده بالای کارگران، دلایل دیگری هم برای این خوشبینی دارم. همانطور که قبلا اشاره کردم اکثر قریب به اتفاق کارگرانی که دست به اعتصاب زده‌اند، کارگران ماهر و یا نیمه‌ماهر محسوب می‌شوند. درست است که کارفرماها به دلیل موقت بودن قراردادهای ما از لحاظ حقوقی می‌توانند همه ما را اخراج کنند، اما بعد چه؟ ما که کارگران به اصطلاح ساده نیستم که اینها ما را اخراج کنند و فردا یک آگهی برای استخدام بزنند و با توجه به سطح بیکاری، چندین برابر مورد نیاز خود درخواست تقاضای کار به دستشان برسد. در این کشور آن قدر کارگر متخصص و بیکار وجود ندارد که جایگزین ما بشود. یک مثال دیگر می‌زنم. کاری که من و همکاران من یعنی رنگکاران قسمت اورهال انجام می‌دهیم را قبلا کارگران فرانسوی در این جا انجام می‌دادند. و یا جوشکاری آرگون را تنها تعداد معینی در این کشور می‌توانند انجام دهند. بطور کلی بسیاری از کارهای تخصصی را که ما اعتصاب‌کنندگان انجام می‌دهیم را نمی‌توانند جایگزین کنند. به علاوه کارهای تخصصی به هم ربط دارند. مثلا در یک شرکت حتی اگر فیتربندها به سر کار برگردند اما به اندازه کافی جوشکار وجود نداشته باشد، کارها لنگ می‌ماند.

به یک عامل مهم دیگر هم باید تاکید کنم و آن اینکه درست است که ادامه اعتصاب برای ما کارگران که آه در بساط نداریم، خیلی سخت است، اما زیانی که هر روز اعتصاب ما به این شرکتها و پالایشگاهها می‌زند، ارقامش نجومی است. اینجا پای سودهای میلیاردی در میان است. محصولات بعضی از این شرکت‌های پتروشیمی چند صد میلیون تن است که علاوه بر تامین نیازهای داخلی، صادر هم می‌شود و بنابراین منبع ارز خارجی است. اینها برای مدت طولانی نمی‌توانند از این سودها و درآمدهای نجومی صرف نظر کنند. هر ثانیه اعتصاب ما از لحاظ مالی

زیان هنگفتی برای این‌ها به بار می‌آورد. بنا به همه این دلایل من خیلی خوشبین هستم. اگر اتحاد خودمان را حفظ کنیم قطعاً در این اعتصاب پیروز خواهیم شد.

همان‌طور که گفتی اکثر کارگران به محل زندگی خودشان برگشته‌اند و کمپها تقریباً خالی شده. حال اگر کارفرماها و یا دولت و یا هر ارگان دیگری بخواهد با شما مذاکره و گفتگو کند با چه کس و یا کسانی و چگونه باید تماس بگیرد؟

درست است که کارگران پیمانی، کمپها را خالی کرده و رفته‌اند، اما معنی‌اش این نیست که با همدیگر ارتباط ندارند. ما مسایل را دنبال می‌کنیم و از جمله از طریق شبکه‌های مجازی با یکدیگر تبادل نظر می‌کنیم. بنابراین، کانال ارتباطی بین کارگران وجود دارد و کارفرمایان و یا دولت هم میدانند که چگونه باید با ما ارتباط بگیرند. مانند همان امام جمعه‌ای که برای هشدار دادن نسبت به راهپیمایی، ما را پیدا کرد، دیگران یعنی کارفرمایان و یا دولت و یا هر ارگان دیگر نیز راه خودشان را بلدند.

لطفاً اگر ممکن است از کم و کیف فعالیت اقتصادی در منطقه و شرایط امنیتی در عسلویه، در پالایشگاه‌ها و شرکتهای برایمان بگو.

این منطقه به طور کلی از شمال به رشته کوه‌های زاگرس منتهی می‌شود و از جنوب هم به خلیج فارس می‌رسد. همان‌طور که در ابتدا گفتم اساس فعالیت‌های اقتصادی حول گاز می‌چرخد و اینجا خبری از نفت نیست. در قسمت شمالی، یعنی در منطقه کوهستانی پادگان و قرارگاه‌های نظامی قرار دارند. یگانه ویژه را هم اینجا داریم. در جنوب هم، مرزبانی دریایی وجود دارد که مرزهای دریایی را کنترل می‌کند. پالایشگاه‌ها و شرکتهای هم هر کدام بخش حراست دارند که از جمله کارشان این است که با ماشین‌های تویوتا و موتور سیکل‌های بزرگ هر از چند گاه

مشغول گشت زنی هستند. در هر شرکت و یا پالایشگاه نیز دژبانی وجود دارد که ورود و خروج را کنترل می‌کند؛ مثلاً کارگران را بعد از اتمام کار و در موقع خروج، بازرسی می‌کنند تا چیزی را از شرکت بیرون نبرند. خلاصه این که در "امنیت کامل" به سر می‌بریم.

اعتصاب شما چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی مورد حمایت قرار گرفته. اهمیت حمایت‌های داخلی به نظرم روشن است. همبستگی و حمایت‌های بین‌المللی تا چه میزان برایتان مهم بوده است و آیا اصولاً از آنها اطلاع می‌یابید؟

بله از این حمایت‌های جهانی نیز اطلاع پیدا می‌کنیم؛ چه از طریق شبکه‌های مجازی و چه از طریق دیگر رسانه‌ها. این حمایت‌ها برایمان خیلی اهمیت دارد. وقتی می‌شنویم که کارگران و تشکلهای کارگری در آن سوی جهان متوجه شده‌اند که ما در اعتصاب هستیم و با ما اعلام همبستگی کرده‌اند، قوت قلب بیشتری می‌گیریم. این حمایت‌ها به ما روحیه می‌دهد.

اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران

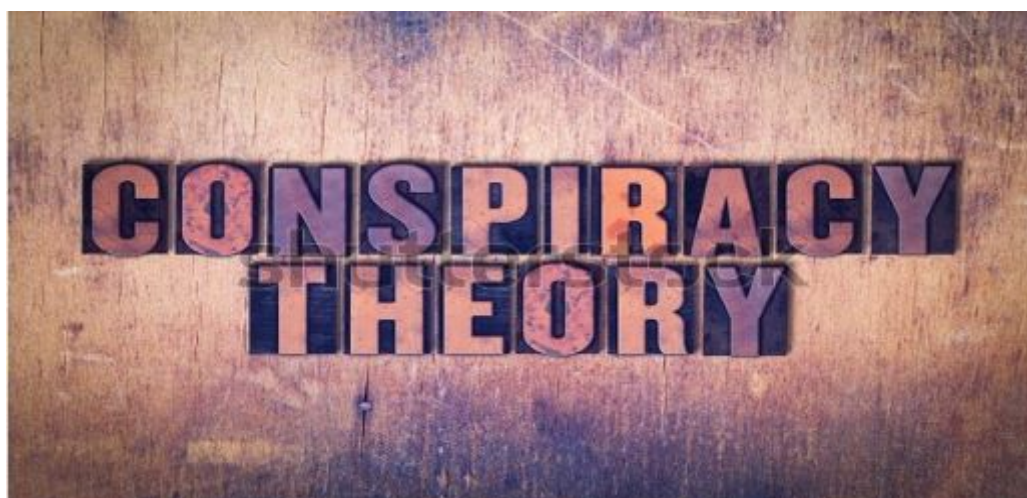
۲ ژوئیه ۲۰۲۱

info@workers-iran.org

<http://www.etehadbinalmelali.com>

<https://twitter.com/IASWIinfo>

توطئه یا توهم توطئه؟



حسن بهگر

توطئه در لغت به معنای مقدمه چیدن برای انجام کاری یا زمینه سازی است و از آن چنین مراد می کنند که دو یا چند نفر برای اجرای یک برنامه محرمانه با هم همکاری کنند.



تئوری توطئه بر این اساس ساخته شده که حوادث به طور تصادفی اتفاق نمی افتند و جهان تحت تأثیر این حوادث به دو حوزه تقسیم می شود: یکی توطئه گران شرور و دیگری اکثریت قربانیان بی گناه. طرح توطئه به منظور آسیب رساندن به دیگران و به طور مخفیانه تهیه و اجرا می شود و کسانی که آن را انجام می دهند به دور از شفافیت، در فضایی مخفی و اسرار آمیز حرکت می کنند. نظریه ی توطئه این فکر را القا می کند که توطئه گران سرانجام جامعه یا جهان را به فنا خواهند داد. نظریه توطئه به دنبال تقلید از استدلال علمی هم هست و می کوشد درست بودن فرضیاتش را اثبات کند.

این که جزییات وقایع سیاسی، توسط قدرت های بزرگ مخفی نگهداشته می شود به پروبال دادن توطئه کمک می کند. حاکمانی که قدرت را در اختیار دارند برای حفظ قدرت خود و دور نگه داشتن مردم عادی از حقیقت امور، از شفافیت و توضیح خودداری می کنند. این یک طرف داستان است. ولی نقاط ضعف گفتار های توطئه مدار، نباید باعث گردد تا منکر وجود توطئه در دنیا بشویم. توطئه وجود دارد و مطلقاً توهم نیست و به همین سبب هم نباید با تحقیر از آن یاد

کرد. بویژه برای ما که پیه استعمار و استعمار نو به تنمان خورده است. طبیعی است که با این سوابق تاریخی همواره دسیسه ای پشت پرده ببینیم و بسیاری از کارها را به توطئه فلان گروه و کشور نسبت دهیم. افراط در این کار ما را از دایره واقع گرایی بیرون می اندازد، ولی تفریط هم از واقعیت دورمان می کند. باید جایی در این میان پیدا کرد.

یک عده مطلقاً منکر توطئه هستند و گروهی دیگر در همه جا توطئه می بینند. هر دو موضع نادرست است. یافتن توطئه دید تیزبین می خواهد و به هر حال مستلزم دلیل و مدرک. نمی توان فقط از پیش خود گفت که امری توطئه است یا نیست. بزرگترین توطئه ی تاریخ معاصر ما که کودتای بیست و هشت مرداد است، سال هاست که بر اساس مدارک معتبر توطئه خوانده می شود. باید جدی و سختگیر بود.

برای کسی که دل به توطئه بدهد از انقلاب 57 که اکثریت مردم حضور داشتند تا 11 سپتامبر آمریکا و رفتن آمریکا به کره ماه، قصه های آماده موجود است و کم نمی آید. چون دنیای توطئه بی حساب کتاب است؛ از تئوری این که فراماسیون ها یا یهودیان و یا واتیکان دنیا را مخفیانه می چرخانند و برای مردم دنیا تصمیم می گیرند داریم تا هر چیز دیگر. به تازگی یهودی بودن سردمداران حکومتی به شایعاتی دامن زده است. شک نیست تنی چند از یهودیان ایرانی با تغییر دین در هیأت حاکمه جمهوری اسلامی حضور دارند ولی اینکه نتیجه بگیریم که پیدایش جمهوری اسلامی توطئه اسراییل یا یهودیان است که در ایران نفوذ کرده اند عقلانی نیست .

به فراماسون ها آنقدر مطالب بی اساس نسبت داده اند که داستان بیشتر شبیه شوخی شده است در حالیکه به گفته ی کارشناسان، اکنون فراماسونری دیگر انجمنی سری نیست و فقط برخی از مراسم آن مخفی است . (1) در اثر رواج تئوری توطئه ی واتیکان، این کشور چند سال پیش با یگانی مخفی خود را در اختیار علاقمندان و محققان گذاشت . در آن بسیاری اسناد تاریخی از قبیل ثبت تکفیر مارتین لوتر و اسناد مربوط به دادگاه علیه گالیله را می شد دید.

آخرین و موثرترین تئوری توطئه درمورد ویروس کروناست که بلای جان مردم شده است . شایعات بی اساس موجب شده برخی از زدن واکسن خودداری کنند و این برای یک جامعه خطرآفرین است.

گاهی به نام مبارزه با تئوری توطئه حقایق تاریخی کتمان می شود. مردم ما در اثر سیاست های استعماری انگلیس، هنوز که هنوز است بسیاری از رخدادهای سیاسی کشور را به انگلیس نسبت می دهند بدون اینکه در نظر بگیرند که انگلستان دیگر صاحب آن امپراتوری و قدرت سابق نیست. این طرز تفکر پس از رمان دایی جان ناپلئون، اسم مشخص پیدا کرده است. بی بی سی نیز در باره ی این اثر برنامه ساخت تا شاید تصویر سنتی انگلستان را در جامعه ی ایران ترمیم سازد. ولی واقعیت اینست که با این کارها نمی شود جنایات انگلیس را در ایران کتمان کرد. صادق زیبا کلام هم که معرف حضور همه هست، سرچشمه ی این طرز تفکر را در مارکسیسم می جوید که در حقیقت پاک کردن دست انگلیس از جنایات مرتکب شده در ایران است. او کار را تا بدانجا می کشاند که حتا منکر شعار مردم در انقلاب 57 علیه آمریکا و انگلیس می شود. (2) خوب این دیگر مقابله با تئوری توطئه نیست پنهان کردن واقعیت های تاریخی است.

خلاصه اینکه تئوری توطئه گویای حقیقت نیست و متقاعد کردن کسانی که این نظریه را دارند نیز تقریبا غیر ممکن است و به سخره گرفتن آنان کار را بدتر هم می کند. نکته هشدار دهنده اینست که ما خود فریب نخوریم و بدنبال آن نرویم؛ تئوری توطئه برای هر چیزی یک پاسخ آماده و بسته بندی شده دارد، ما باید هشیار باشیم که به دنبال واقعیت ها برویم نه به دنبال افسانه ها.

سه شنبه، 08 تیر 1400

June 2021 29

برگرفته از سایت ایران لیبرال

(1) -

https://www.bbc.co.uk/blogs/persian/viewpoints/2013/05/post-57_0.html

(2) -

<http://tarikhirani.ir/fa/news/388/%D8%B5%D8%A7%D8%AF%D9%82-%D8%B2%DB%8C%D8%A8%D8%A7%DA%A9%D9%84%D8%A7%D9%85-%D8%B4%D8%A7%D9%87-%D8%AF%DA%86%D8%A7%D8%B1->

فلسفه سیاسی ازلیان و بهائیان (بخش نخست)



فاضل غیبی

با گذشت زمان هرچه بیشتر روشن می‌گردد، که علت اصلی ناکامی در گذار از حکومت اسلامی ناآگاهی از ماهیت آن است. حکومت کشور بزرگی مانند ایران، پدید آمدن اجتماعی بسیار پیچیده‌ای است و مخالفان بدون شناخت از ضعفها و توانایی‌های حاکمیت نخواهند توانست روشهای مناسب و درستی را در پیش گیرند و همواره به واکنش در برابر کنشهای رژیم مجبورند.



فرصت‌های از دست رفته در چهار دهه گذشته شاهدهی است بر اینکه نمی‌توان از کوشش برای یافتن شناخت درست از ماهیت حاکمیت اسلامی طفره رفت. البته حاکمیت امروزی ملایان سابقاً تاریخی دارد و آنان بار نخست در نیمه‌سده 19م. بر ایران حاکم بودند. این فرصت خوبی است تا به کمک جامعه‌شناسی تاریخی و از راه مقایسه اوضاع امروز با آن دوران، راهکارهای مفیدی را بازشناخت.

در تمامی نیم قرن «دوران ناصرالدین‌شاه» قدرت دربار در برابر جموع دستگاه عظیم حاکمیت رهبری شیعیان ناچیز بود و جنبه نمادین داشت. مهمتر از قدرت مادی، تسلط معنوی ملایان بود، که در آن زمان نیز با استفاده از بدویت اعتقادات شیعی تودم مردم را گروگان گرفته بود. لازم به یادآوری است که نمایانگر بدویت شیعی نه اعتقادات خرافی (مانند اعتقاد به جن و یا زنده بودن امام دوازدهم...)، بلکه این باور بدوی است که اختلافات ظاهری میان انسان‌ها اختلافات «ذاتی» است؛ مانند اختلاف میان مرد و زن، مؤمن و کافر، مرجع و مقلد، سید و مهجور، بالغ و صغیر، مصلح و مفسد، عاقل و سفیه، یتیم و پدردار، ارباب و برده، پاک و نجس و بسیاری دیگر. نتیجتاً عملی ذاتی بودن این اختلافات جلوگیری از کوشش برای رفع تبعیضات «مشروع» است.

این گونه «نگرش» به دورانی از رشد بشر بازمی‌گردد که او هنوز نمی‌توانست مفهوم «انسان» را ورای گوناگونی‌های ظاهری تصور کند. در جامعه‌ای با چنین اعتقاد مذهبی نه همدردی انسانی جایی دارد و نه پیشرفت اجتماعی، زیرا هر کس باید بر سرنوشت خود در جایگاهی «خداخواسته» گردن نهد. بنابراین در جامعه‌ای که اسلام و بویژه شیعیگری حاکم شده باشد از همدردی اجتماعی بعنوان انگیزه رفع تبعیض و پیشرفت اجتماعی خبری نیست و جامعه به انجماد در بدویت دچار می‌گردد.

اینک با توجه به اینکه ظاهر جامعه ایران در عصر ناصری نمایانگر تسلط کامل شیعیگری بود، پرسش اصلی این است که آیا ملایان توانسته بودند، بدویت اسلامی را نیز بر تار و پود جامعه حاکم کنند؟

خوشبختانه پاسخ به این پرسش منفی است. زیرا ملایان نه تنها امروزه، بلکه در آن زمان نیز نتوانسته بودند تسلط اسلام را بطور کامل برقرار کنند و از درون جامعه افکار و نیروهای برخاستند که به انقلاب مشروطه دامن زدند. انقلاب نابهنگامی که

بریده شد. این نخستین بار بود که تجربه تاریخی بدفرجامی رخ داد و نشانگر این بود که استفاده از ملایان برای رسیدن به هدفی نیک، محکوم به شکست است و همکاری با کسانی که دروغ (تقیه) را فضیلت می دانند، جز خسران نتیجه‌ای ندارد. بسیاری از دولتمردان ایرانی از جمله مخبرالدوله هدایت به این معنی پی برده بودند:

«...»
... (3)

شگفت است که میرزا آقاخان که بعنوان بابی، ماهیت اسلام و ملایان را می‌شناخت به چنین اشتباه مرگباری دچار شد:

«...»
... (4)

شوربختانه تراژدی واقعی ایران، تکرار دوباره و دوبار این «تجربه» تا به امروز است. منظور حتی کوشش حزب توده و سازمان‌های کمونیستی پس از آن برای استفاده از ملایان برای نفوذ در میان «توده مذهبی» نیست، زیرا که رهبران این حزب به ناراستی دستکمی از ملایان نداشتند. اما اسفناک دو نمونه بزرگ در تاریخ معاصر ایران است که هر دو به فاجعه منجر شدند:

— بار نخست انقلاب مشروطه بود، که (چنانکه در نوشتار: «رهبر انقلاب مشروطه که بود؟» آمده) ازلیان به ریاست و رهبری یحیی‌دولت‌آبادی دو آخوند پرقدرت پایتخت به نام‌های «بهبهانی» و «طباطبایی» (معروف به «دو سید») را به طمع قدرت و ثروت برای طرح خواسته‌های مشروطه‌خواهانه فریب دادند و از نفوذ آنان برای وارد آوردن فشار بر دربار استفاده کرده، توانستند صدور فرمان مشروطه و تأسیس مجلس اول را به ثمر برسانند. اما «دو سید» هرچند که در این جریان به چنان قدرتی دست یافته بودند که تاج بر سر محمدعلی‌شاه گذاشتند، از شرکت ازلیان در مجلس اول «به علت فساد عقیده» جلوگیری کردند و باعث محرومیت انقلاب از رهبری و در نتیجه شکست آن و بروز هرج و مرجی شدند که به تقسیم کشور میان دو قدرت خارجی انجامید.

— مورد دیگر جنبش ملی نفت بود که مصدق کوشید با استفاده از پشتیبانی توده‌ای آن را به ثمر برساند. توده‌ای که در واقع

پایگاه آخوند کاشانی بود. اما کاشانی همینکه در اوج قدرت و محبوبیت متوجه شد که جنبش ملی در خدمت نفوذ ملایان نخواهد بود، مصدق را تکفیر کرد و باعث فروریختن پایگاه «مردمی» (بازاری) از او شد:

«...» (5)

بدین ترتیب در دو مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر کوشش برای استفاده از نفوذ ملایان نتیجه عکس داد و ناگفته پیداست که انقلاب اسلامی بعنوان بزرگترین فاجعه تاریخ ایران نیز پیامد همین توهم بود، که سرنگونی حکومت شاه به کمک ملایان ممکن خواهد شد؛ اما دیری نخواهد پایید که آنان به سبب ناتوانی از اداره کشور، صحنه قدرت را به نفع «انقلابیون» ترک خواهند گفت!

خوشبختانه استفاده از «...» تنها تاکتیک مبارزه ازلیان بجا نماند و آنان رفته رفته بدین رسیدند، که با نفوذ در دو پایگاه قدرت (یعنی ملایان و درباریان) بکوشند تا روشنگریها و نوآوریهای سیدباب را در جامعه گسترش دهند. در نتیجه جریان ازلی بسیار پیشتر از انقلاب مشروطه از تأثیر گستردهای بر جامعه و نخبگان ایرانی برخوردار شد و دامنه نفوذشان از شیخ‌های (....) تا امین‌الدوله (.....) را در بر می‌گرفت.

«رمز موفقیت» ازلیان، تظاهر و «تقیه» به مسلمانی بود. چنانکه حتی برخی از آنان (.....) توانستند در شمار ملایان سرشناس درآیند و بدینوسیله در شهرهای بزرگ ایران «صاحب منبر» شوند.

در این زمینه سیدجمال اصفهانی (.....) از همه موفق‌تر بود و توانست در آستانه انقلاب مشروطه بر منبر بزرگترین مسجد پایتخت یعنی «مسجد شاه» (.....) مدتی بر این منبر از «.....» و حتی شخص شاه بد می‌گفت و نقشی مهم در گسترش جو انقلابی بازی کرد. تا آنکه در شامگاه همان روزی که حاکم تهران شماری از تاجران شهر را (به تشویق ازلیان!) چوبکاری کرد، سیدجمال بر منبر چنان به دولتیان ناسزا گفت، که امام جمعه پایتخت (.....) او را بابتی خواند و باعث بلوای شدیدی شد که در واقع زنگ آغاز

انقلاب را به صدا درآورد.

تأثیر ازلیان گسترده‌تر از آن است که بتوان در این مختصر مورد بررسی قرار گیرد. بدین اشاره بسنده می‌کنیم که این تأثیر دستکم چهار جنبه داشت:

— نخست نفوذ مستقیم بر دولتمردان، که کافیست به جناح امین‌الدوله اشاره شود. او در کنار مشیرالدوله (پیرنیا) مبتکر و کارگردان هم اصلاحات دوران ناصری و «بیدارترین دولتمرد زمان خود» بود. مظفرالدین‌شاه به محض آنکه توانست اتابک را از صدارت عظمیٰ برکنار کند، امین‌الدوله را به این مقام برگزید، اما دیری نپایید که کل ارتجاع درباری و مذهبی، شاه را مجبور کرد، یا او را برکنار کند و یا با «بلوای عام» روبرو شود. امین‌الدوله سرسلسله مهم‌ترین نخست وزیران دوران پهلوی بود و از قوام تا حسین‌علا و از وثوق‌الدوله تا دکتر امینی از خاندان او برخاستند.

— دیگر روابط گسترده با نمایندگان کشورهای خارجی، که مثلاً ملک‌المتکلمین منشی سفارت فرانسه بود و سفیر عثمانی بخاطر دوستی با یحیی‌دولت‌آبادی برای برآورده شدن خواسته‌های مشروطه خواهان میانجی‌گری کرد.

— سوم، برگزاری انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی فراوان مانند «انجمن‌میکده» به ریاست سلیمان‌خان میکده، که نام 54 نفر اعضای سرشناس آن ثبت تاریخ است و هنگامیکه لو رفت، اتابک چنان به وحشت افتاد که همه را زندانی و یا تبعید کرد. انجمن مهم دیگر انجمنی به ریاست پسر آخوند طباطبایی بود، که اغلب اعضای آن را نیز ازلیان () تشکیل می‌دادند.

— چهارم، کوشش‌های فرهنگی گسترده از تأسیس مدارس نوین تا کمک به پیشرفت زنان و تاریخ‌نگاری از دیدگاه ملی (6)

دیگر روشن است، که انقلاب مشروطه دستکم تا انتخابات مجلس اول، منحصرآ پروژ ازلیان بود و پس از آنکه ملایان از انتخاب آنان به مجلس جلوگیری کردند و برخی را تکفیر کردند، کسانی مانند دولت‌آبادی به «تبعیداختیاری» رفتند و یا مانند دهخدا خانه‌نشین شدند.

پربارترین دوران فعالیت ازلیان پس از کودتای سوم اسفند بود، که

در آن سران سرشناس ازلی، از فروغی و دولت‌آبادی تا علا و تقیزاده، حلقه‌ی مشاوران درجه یک سردار سپه را تشکیل دادند و او را در همه‌ی امور، از جمله در راه عقبراندن نفوذ ملایان، راهنمایی می‌کردند.

از چیستان‌های تاریخ معاصر ایران یکی این است که در دوران پهلوی اغلب دولتمردان از خاندان قاجار برمی‌خاستند، اما کوششی برای بازگرداندن قاجارها نداشتند. علت این پدیده‌ی شگفت را باید این دانست، که اکثر آنان از خاندان امین‌الدوله برمی‌خاستند که گرایش ترقی‌جویانه‌شان به سبب تأثیرپذیری از جنبش بابی بر وابستگی به خاندان قاجار غلبه داشت.

بنابراین می‌توان چنین جمع بست، که سید باب از همان اوان به طبقه‌ی ملایان شیعی پشت کرد و متوجه دربار شد. او با آنکه از طبقه‌ی ملایان برمی‌خاست، در نامه‌هایی که به محمدشاه نوشت، خواستار تقویت حکومت سیاسی در برابر قدرت حکمرانی آخوندها شد. همین چرخش نیز باعث گشت که مردم به ستوه آمده از بیداد آخوندها، از بابیت استقبال کنند و باعث گسترش پایدار آن در میان هم‌اقتشار شوند.

نخستین تراژدی جنبش بابی سرکوب بابیان بدست امیرکبیر بود، که در پیامد مرگ نابهنگام محمدشاه وظیفه داشت برای تحکیم شاه‌نوتخت، مدعیان سلطنت را سرکوب کند. انجام این وظیفه زمانی برعهده‌ی او گذاشته شد که بابیان در سه مکان قلعه‌بندی کرده به دفاع در برابر نیروهای دولتی مشغول بودند. اما پس از سرکوب قلعه‌ها و تیرباران باب، در یکسال و نیمی که تا سقوط امیرکبیر گذشت، نه دولتیان به آزار بابیان برآمدند و نه بابیان به ستیزه‌جویی دست زدند.

بدین ترتیب میرفت که گروه پرشمار دگرباوران و دگراندیشان بابی در شهر و روستای ایران بخشی پایدار از جامعه را تشکیل دهند. این روند که بیشک می‌توانست در روند آتی تاریخ ایران نقشی قابل مقایسه با نقش پیروان مارتین لوتر در اروپا پیدا کند، شش ماه پس از مرگ امیرکبیر به ضربتی جانکاه از میان رفت. این ضربت پیامد تیراندازی دو جوان بابی به شاه بود، که مانند هم‌دیگر ترورهای تاریخی نتیجه‌ای فجیع یافت و به تراژدی واقعی جنبش بابی دامن زد.

بدین شرح که در میان بابیان، مانند هر گروه اجتماعی دیگری که مورد سرکوب قرار گرفته باشد، دو جناح پدید آمده بود، که جناح نخست در دوران آخر امیرکبیر به نزدیکی به حکومت سیاسی امیدوار بود. اما جناح دیگر که بنا به انتقام‌جویی شیعی، امیرکبیر و پس از او شخص شاه را مسئول قتل سیدباب می‌دانست، به قصد انتقام، دو سه جوان بابی را واداشت به شاه تیراندازی کنند. ناگفته پیداست که تیراندازی به شاه آتش خشم او را برانگیخت و سرکوب بابیان را در دستور کار درباریان قرار داد. اما فاجعه اصلی این بود که ملایان که تا بحال در برابر تهاجم تبلیغی بابیان رو به هزیمت داشتند، به فرصتی طلایی دست یافتند و در نیم‌سدّ آتی تا انقلاب مشروطه، با تأیید و همدستی دربار از «بابی‌کشی» بعنوان بهترین وسیله برای کسب ثروت و گسترش قدرت استفاده کردند، زیرا در چنین جوّی می‌توانستند نه تنها بابیان را، بلکه هر رقیب و یا «عنصر مخالف و نامطلوبی» را نیز به اتهام بابیگری از میان بردارند.

اگر جامعه ایران در سدّ 19م. مسیری طبیعی می‌پیمود، می‌بایست قشر ملایان بعنوان پاسداران جهل و توحش اجتماعی حذف می‌شدند، تا جامعه بتواند پذیرای افکار مدرن و انسان‌دوستانه شود و یا همانند ژاپن با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود از دستاوردهای نوین غرب بهره‌برد. اما با بقای قشر ملایان که نه تنها به قدرت و ثروت بیسابقه‌ای دست یافت، بلکه توانست راه رسوخ هرگونه نوآوری واقعی را سدّ کند، کشور در عقبماندگی می‌خکوب شد.

اینکه ملایان حتی با اونیفورم پوشیدن سربازان مخالفت می‌کردند و یا «عینک» را مظهر الحاد بابیگری می‌دانستند، فقط ظاهر امر بود، آنان در واقع توانستند با تکرار روزمره آزار و کشتار بابیان در شهر و روستای ایران از گسترش همدردی انسانی بعنوان اهرم اصلی پیشرفت اجتماعی جلوگیری کنند.

امروزه با توجه به گسترش رفتار وحشیانه در سایه حکومت اسلامی بسیاری از ناظران بدین رسیده‌اند، که دوران پهلوی در تاریخ معاصر ایران میان‌پرده‌ای بیش نبود و جامعه پس از انقلاب اسلامی به سرشت پیشین و واقعی خود بازگشته است. در واقع نیز با رشد شدید خشونت اجتماعی در سایه نسخه دوم حکومت ملایان بر ایران می‌توان از بازگشت به دوران پیشاپهلوی سخن گفت و لازم است که برای درک تاریخ معاصر ایران نمای تاریخی دیگری پرداخته شود؛ زیرا آنچه را که دربار تاریخ معاصر پرداخته شده، حاصل نگرش جریان چپ اسلامی است و در آن، صرفنظر از وارونه جلوه دادن نقش ملایان،

برای تاریخ معاصر ایران روندی پویا تصور شده، که نخستین نقطه اوج آن انقلاب مشروطه است.

از آنجا که این انقلاب مانند هر انقلاب دیگری به زمینه و آگاهی نیاز داشته، «تاریخ‌نگاران» چه اسلامی در پی یافتن «روشنگرانی» که می‌بایست زمینه‌ساز آن باشند، در کتابخانه‌ها کتاب‌ها و نوشتارهایی بعضاً خطی یافته‌اند، که نشان از روشنفکری نویسندگان آنها دارد. بر این پایه نگارخانه‌ای از کسانی مانند آخوندوف و طالبوف تا میرزا ملکم و مستشارالدوله فراهم آمده، که گویا با روشنگری‌های خود جامعه ایران را به سوی انقلاب مشروطه به پیش راندند.

اما چنانکه پژوهش‌های نوین () نشان می‌دهند، هیچیک از «روشنگران» مزبور با آنکه همگی در خارج از کشور بسر می‌بردند، شهادت غلبه بر «اسلام درون» را نیافته، هم آنچه را که از ملکم‌خان («قانون») تا مستشارالدوله («یک کلمه») (7) .. بعنوان راه پیشرفت ایران نشان داده‌اند، جز تحقق «قانون اسلام» نبوده، تا چه رسد به «روحانیون مشروطه‌طلب» (مانند نائینی و آخوند خراسانی) که دغدغه‌ای جز «کسروی کامل» (8) نداشتند. در این باره داوری احمد کسروی کاملاً درست است که:

«...»
...
... (8)

تازه همان مطالب «انتقادی» نیز در ایران بجز انگشت‌شماری بدست کسی نمی‌رسید. چنانکه حتی مظفرالدین‌شاه هنگامیکه در تبریز ولیعهد بود، «...» (9)

بنا بر این ادعای درستی است، که در تمامی نیم سده پیش از انقلاب مشروطه ممکن نبود، هیچ اندیشه غیراسلامی از خارج به جامعه شیعه زده ایران رسوخ کند و بابت تنها سرچشمه نوآوری و نواندیشی بود. البته بابیان نیز از یکسو به سبب غلبه بر تاریکاندیشی اسلامی و از سوی دیگر، به بهره‌مندی از سرچشمه‌های ادب و اخلاق ایرانی ()

